

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی

* جنان ایزدی

** هاجر مهوری حبیب‌آبادی

چکیده

قاضی عبدالجبار همدانی شرایط دعا را اراده، علم به مقام کسی که از او طلب می‌کنیم، بیان قید خالی بودن از مفسده، و خاضع و خاشع بودن می‌داند. در دیدگاه معتزلی وی، فلسفه دعا لطف بودن آن است. وجه لطف بودن دعا این است که خداوند ما را امر به دعا کردن فرموده؛ و خدا امر به کار قبیح نمی‌کند. دعا تقسیم‌هایی دارد، از جمله: دعا در حق غیر، لعنت، دعا برای مؤمن، فاسق و کافر، دعا برای امر حسن یا قبیح و نیز دعا برای اموات. از نظر وی، دعا برای اموات از طرف بازماندگان آنها بی‌تأثیر است. گاهی دعا واجب است. این وجوب یا از حیث متعلق دعا است یا از حیث شخص داعی. دعا در طلب رزق از خداوند مؤثر است، زیرا عقل و شرع آن را حسن می‌دانند و طلب حسن، حسن است.

کلیدواژه‌ها: دعا، طلب، قاضی عبدالجبار، مصلحت، لطف، اجابت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی کارشناسی ارشد کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان.

مقدمه

دعا از آموزه‌های توحیدی قرآن است و راهی است که انسان با آن روح خود را به عالم غیب متصل می‌کند. در طول تاریخ نیز متکلمان، فلاسفه و مفسران، این آموزه را از نظر دور نداشته و آرا و دیدگاه‌های خود را در این زمینه بیان کرده‌اند. متکلمان معتزلی آرای خاصی در این مسئله اظهار داشته‌اند و یکی از عوامل فاصله آنها از آرای عموم متدینان دیدگاه متمایز این گروه در مقوله دعا است. قاضی عبدالجبار (۳۲۰-۴۱۵ ه.ق.)، یکی از آخرین متکلمان معتزلی است که در آثار خود به مسئله دعا پرداخته است. اندیشه او را می‌توان خلاصه‌ای از اندیشه‌های سلف معتزلی او تلقی کرد. بدین منظور ابتدا تعریفی را که او از دعا دارد بیان می‌کنیم و سپس به این مسئله می‌پردازیم که: وی چه اموری را جزء شرایط دعا ذکر می‌کند. چه اقسامی را برای دعا در نظر می‌گیرد و ملاک او در این تقسیمات چیست؟ استجاب دعا یا عمل خداوند در برابر دعای بندگان چگونه است؟ مواضع وجوب و عدم وجوب دعا کجا است؟ و از نظر قاضی عبدالجبار ارتباط دعا و طلب رزق چیست؟ با توجه به اینکه درباره دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار اثر مدونی نیافته‌ایم، لذا بر آن شدیم که در این مجال به تحلیل و بررسی آنچه قاضی عبدالجبار در باب دعا می‌گوید بپردازیم.

۱. تعریف دعا

قاضی عبدالجبار در تعریف دعا می‌گوید: «دعا، طلب مراد و خواسته است از غیر، به شرط آنکه آن غیر که از او طلب می‌شود، از نظر رتبه بالاتر از طالب باشد» (قاضی عبدالجبار و مانکدیم، ۱۴۲۲: ۴۸۵؛ قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۳۸). قاضی عبدالجبار قید «رتبه» را برای تمایز بین دعا و مسئلت مطرح می‌کند و در تعریف مسئلت می‌گوید: «سؤال نیز طلب مراد از غیر است زمانی که دو نفر هم‌رتبه باشند»؛ و طلب زمانی است که مطلوب و خواسته دعاکننده تضمین شده باشد (همو، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۳۸/۲۰). یعنی درخواست‌کننده با قرائتی بداند که خداوند خواسته او را فراهم می‌کند. مثل آنکه مطلوب او نوعی عوض برای او باشد. قید رتبه در تعریف دعا، دربرگیرنده دعا به معنای تکوینی، یعنی طلب وجود از خداوند، نیز می‌شود؛ زیرا تنها کسی که معطی وجود است خداوند است.

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار معشری

قاضی عبدالجبار به کاربرد لفظ «دعا» در شرع اشاره می‌کند و می‌گوید لفظ «دعا» در شرع به معنای مجازی به کار می‌رود؛ چراکه دعا را به کار می‌بریم و مقصود ما ستایش و تمجید خداوند است، در عین حالی که از او طلب فزونی نعمت می‌کنیم. حال اگر شخص طلب فزونی نعمت نکند، باز هم گفته می‌شود فرد به درگاه خدا دعا کرده است (همان). وی می‌گوید لفظ «دعا» دو معنا دارد، معنای حقیقی، که درخواست حاجات از خداوند است و معنای مجازی که حمد و تسبیح خداوند است. در شرع، برای دعا معنای دوم به کار رفته است که البته گاهی نیز معنای حقیقی، یعنی درخواست از خداوند، آن را همراهی می‌کند. البته این سخن او، در همه مصادیق کاربرد لفظ «دعا» در شرع، صحیح نیست؛ زیرا گاه دعا به معنای حقیقی آن، یعنی طلب و درخواست از خداوند، به کار برده شده که متضمن حمد و تسبیح حضرت حق نیست.

۲. شرایط داعی در هنگام دعا

قاضی عبدالجبار برای داعی در هنگام دعا شرایطی را ذکر می‌کند که می‌توان آنها را در دو دسته جای داد؛ یکی قیودی است که باید هنگام دعا فراهم کرد؛ مانند اینکه اراده کرده و علم به شأن خداوند داشته باشیم. دیگری آنچه به حالات درونی فرد داعی بستگی دارد که از جمله خضوع و خشوع در برابر پروردگار هنگام دعا است. در ادامه، به شرح این شرایط می‌پردازیم.

۲.۱. اراده

قاضی عبدالجبار مهم‌ترین شرط دعابودن دعا را «اراده» می‌داند و می‌گوید همان‌گونه که امر، بدون اراده، امر نیست، دعا هم بدون اراده دعا نیست. از این رو کسی که سهواً یا از روی عادت دعا می‌کند، دعاکننده و داعی نامیده نمی‌شود (همو، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۰/۳۳۸-۳۳۹؛ همو، بی‌تا: ۷۲۷). به عبارت دیگر، در هنگام دعا، باید دل از آنچه بر زبان جاری می‌شود، خبر داشته باشد و بداند که چه می‌گوید.

۲.۲. علم به شأن و مقام خداوند

شرط دیگر او این است که داعی از شأن و مقام کسی که از او طلب حاجت می‌کند، آگاه باشد؛ چراکه افراد مرتبه و منزلت‌ها را تشخیص نمی‌دهند و از آنها آگاه نیستند. از این رو باید شناخت پیدا کنند تا دعای آنها تقلیدی نباشد. زیرا کسی که به پیروی از دیگران دعا می‌کند اما نمی‌داند

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

از چه کسی طلب مقصود کرده است، تقلید کرده و از این رو نباید او را داعی و دعاگو نامید. وی می‌گوید برای دعا، باید به خداوند و صفات او علم داشت و بعد دعا کرد (همو، بی‌تا: ۷۲۷). متکلمان و مفسران دیگر هم به این شرط توجه داشته‌اند؛ چنان‌که فخر رازی می‌گوید: گفتن «ادعونی استجب لکم» اقتضای این را می‌کند که دعاکننده به پروردگارش معرفت داشته باشد، وگرنه به درگاه او دعا نمی‌کرد، بلکه به چیزی خیالی دعا می‌کرد که البته وجود ندارد، پس ثابت شد که شرط دعاکننده این است که به پروردگار خود عارف باشد. از صفات پروردگار سبحان این است که کاری نمی‌کند مگر اینکه موافق قضا و قدر و علم و حکمت او باشد (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۶۵/۵). طباطبایی نیز می‌گوید سرّ اینکه از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمودند: «اگر خدا را به حق معرفت می‌شناختید، کوه‌ها در برابر دعای شما متلاشی می‌شدند» این است که جهل به مقام حق، و سلطنت ربوبیت، و رکون و اعتماد به اسباب، رفته‌رفته این باور غلط را به انسان می‌دهد، که اسباب هم حقیقتاً مؤثرند ... این اعتقاد توهمی است که علم به مقام خدای سبحان آن را نمی‌پذیرد، چون با سلطنت تامه الهیه منافات دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶۱/۲).

۳.۲. قید کند که خالی از مفسده باشد

شرط دیگر این است که شخص در هنگام دعا قید کند که اجابت دعای او مفسده‌ای به همراه نداشته باشد. به عبارت دیگر، اگر مصلحت در آن است برآورده شود. زیرا وقتی فرد از خداوند طلب حاجت می‌کند مردد است که آیا برآورده شدن حاجتش به صلاح او است یا نه. اما اگر دعاکننده چیزی را بخواهد و یقین داشته باشد که هیچ مفسده‌ای در آن نیست، نیازی به قیدکردن این شرط وجود ندارد (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۷۲۷). با آنکه قاضی عبدالجبار همچون دیگر معتزله به قاعده صلاح و اصلح معتقد است و بر آن است که خداوند جز اصلح انجام نمی‌دهد، با این حال درخواست فعل قبیح یا فعل مشکوک به قبیح را از سوی بندگان قبیح می‌داند. وی با این قید تأکید می‌کند که حتی در دعا برای امور غیرقبیح باید متوجه بود که شاید مصلحتی در آن نباشد و اجابت نشود. بنابراین، وجود این قید می‌تواند تبیین و توضیحی از جانب معتزله برای اجابت‌نشدن برخی دعاها در دنیا باشد.

۲.۴. خضوع و خشوع داشتن هنگام دعا

از نظر قاضی عبدالجبار، عقل و شرع به انسان امر می‌کنند که در هنگام طلب حاجات خود، نزد پروردگارش خاضع و خاشع باشد. بهترین زمان برای دعا، اوقاتی است که فرد شکرگزار و معترف به نعمت‌های الهی است. بنابراین، می‌توان هنگام طلب و دعا، ذکر خدای سبحان را گفت و خدا را به اسمای حسناش خوانده و دعا کرد؛ و اگر این امور را در تمجید خداوند اضافه کنیم، امید بیشتری به اجابت دعا می‌رود (همو، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۵۰/۲۰-۲۵۱).

نکته مهم در این شرط این است که قاضی عقل را ملاک تشخیص آن می‌داند. به نظر وی، عقل هنگامی دعا به درگاه الهی را نیکو می‌داند که خداوند را به توحید، عدل، علم و سایر صفات او بشناسیم (همان: ۱۷۹/۵-۱۸۰). چنان که در شرایط دعا ذکر شد، باید علم به شأن و مقام خداوند داشت و این علم را در عمل هم نشان داد. بنابراین، داعی باید هنگام دعا و طلب حاجت، در مقابل پروردگار خویش خاشع و خاضع باشد و خداوند را به اسمای حسناش بخواند و از او طلب حاجت کند. اگر شخص خداوند را هنگام ختم قرآن و فراغت از نماز به دعا بخواند بهتر است، چراکه در این حالت خشوع فرد بیشتر و دعای او به استجابت نزدیک‌تر است (همان: ۲۵۰/۲۰-۲۵۱).

قاضی در بحث از شرایط دعا به عوامل دیگری همچون حاجت دیگران را بر خود مقدم‌داشتن، مخفی کردن دعا، آراستگی به زیور دین و داشتن نیت خالص، داشتن کسب حلال، انتخاب مکان و زمان مناسب برای دعا یاد نمی‌کند که دیگران (برای نمونه نک: مجلسی، ۱۳۸۳: ۵۱۶-۵۲۷) به آنها پرداخته‌اند.

۳. لطف بودن دعا

قاضی عبدالجبار دعا را هم از جهت شرع و هم از جهت عقل لطف در حق بندگان می‌داند. به وسیله دعا، حداقل بندگان به تعبد و تقرب خداوند نزدیک می‌شوند؛ حتی اگر به مطلوب خود دست پیدا نکنند. وی می‌گوید دعا از جهت شرع لطف است، چراکه اگر لطفی از جانب خداوند نباشد، حسن نیست که خداوند آن را از بندگانش بخواهد و بگوید «ادْعُونِي» (غافر: ۶۰). نتیجه‌ای که قاضی از این مطلب می‌گیرد این است که اشکالی ندارد که از خداوند چیزی را با دعا طلب کنیم که می‌دانیم انجام نمی‌دهد (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۷۲۸). زیرا لطف آن است که ما را به

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

طاعت نزدیک و از معصیت دور کند. دعا هم، که سخن گفتن بنده با خداوند و رو به درگاه او آوردن است، لطف است.

اما لطف بودن دعا از جهت عقل به این دلیل است که، اگر در آنچه از خداوند با دعا طلب می‌کنیم و می‌دانیم که خداوند آن را انجام نمی‌دهد غرضی باشد، دعا به سبب این غرض حسن و نیکو است نه به سبب امری که آن را طلب می‌کنیم (همان). به عبارت دیگر، اگر بخواهیم وجه حسنی را در نظر بگیریم، در غرضی است که مترتب بر آن است. مثلاً اگر برای مغفرت کافر دعا کنیم، و غرض ما تنبه و بیداری شخص دیگری باشد، دعا کردن به سبب این غرض حسن و نیکو است. در واقع، وی فلسفه وجودی دعا را لطف بودن آن می‌داند که عقل و شرع به وجود آن و نیازی که بندگان برای نزدیکی و قرب به معبود خویش دارند تصریح می‌کنند.

۴. اقسام دعا

معتزلیان با در نظر گرفتن ملاک‌های متفاوت، اقسامی را برای دعا ذکر می‌کنند. گاهی دعا را به دعا در حق کسی و دعا علیه او (لعت) تقسیم می‌کنند که این تقسیم، خود شاخه‌های دیگری نیز دارد. در تقسیمی دیگر ملاک خود را اشخاصی قرار می‌دهند که در حق آنها دعا می‌شود که شامل دعا در حق مؤمن، کافر و فاسق می‌شود. ملاک دیگر این گروه در تقسیم دعا، متعلق دعا است که گاهی حسن و گاهی قبیح است. همچنین، رأی خاصی را که به معتزله در خصوص دعا نسبت داده شده بیان می‌کنیم که تأثیر نداشتن دعا در حق اموات است (قاری، ۱۴۲۸: ۲۲۴).

۴.۱. دعا و لعنت

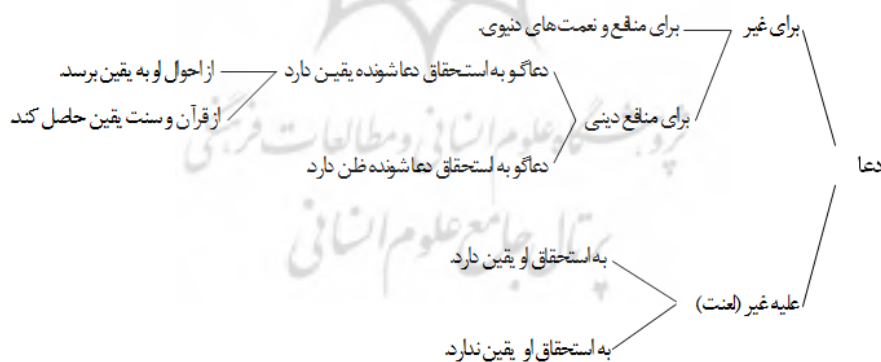
ابتدا قاضی عبدالجبار دعا را به دعا برای غیر و دعا علیه غیر (که همان لعن باشد) تقسیم می‌کند. دعا برای غیر را هم به دعا برای دست‌یابی به منافع و نعمت‌های دنیوی و دعا برای دست‌یابی به منافع و نعمت‌های دینی تقسیم می‌کند. دعا برای منافع دینی را نیز دو دسته می‌داند. یکی آنکه دعاگو بر استحقاق و شایستگی دعاشونده برای رسیدن به منافع دینی یقین داشته باشد؛ خواه از احوال او به این امر رسیده باشد و خواه از آنچه در قرآن و سنت پیامبر (ص) آمده، یقین حاصل کرده باشد. مانند آنجا که پیامبر (ص) در حق حضرت علی (ع) یا دیگران دعا می‌کنند (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲: ۴۸۵؛ همو، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۰/۲۳۸). بنابراین، ما نیز می‌توانیم با وجود این نوع

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار مشرفی

قراین در حق آن بزرگواران دعا کنیم. ولی اگر به شایستگی دعاشونده برای رسیدن به این منافع ظن داشته باشیم نه یقین، دعا کردن برای او حسن و نیکو است.

اما دعا در باب رسیدن فرد به منافع و نعمت‌های دنیوی؛ این دعا را بدون در نظر گرفتن هیچ یک از شروط بالا می‌توان برای مؤمن، فاسق یا کافر انجام داد. آنچه ذکر آن رفت دعا برای غیر بود.

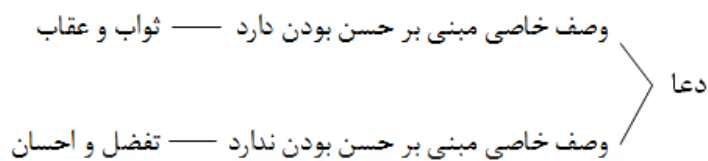
منظور از لعن، دور کردن فرد از ثواب است نه اینکه از خدا بخواهیم او را از هر خیری دور کند (همو، ۱۴۲۲: ۴۸۵-۴۸۶). بر اساس تقسیمی که ذکر شد، واضح است که از نظر قاضی عبدالجبار داعی حق دارد علیه دیگران هم دعا کند چنان‌که برخی آیات قرآن گواه وجود این مجوز است. برای نمونه «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بقره: ۱۵۹). دعا علیه شخص یا همان لعن هم تقسیم می‌شود؛ یا دعاکننده بر استحقاق کسی که می‌خواهد او را لعن کند قاطع و مسلم است یا نه. اگر قاطع باشد که نیکو است او را لعن کند نیازی نیست که در قرآن و سنت ذکر شده باشد. بلکه اگر ببیند که کسی مثلاً شرب خمر یا زنا یا دزدی می‌کند، یا اینکه به دیگری تهمت می‌زند واجب است او را لعن کند. اما اگر یقین ندارد، به این صورت که برای یک بار کسی را در حال شرب خمر یا دزدی یا زنا یا تهمت‌زدن به غیر دیده است و نمی‌داند که او توبه کرده است یا نه، جایز است، یعنی می‌تواند او را لعن کند یا لعن نکند. بنابراین، لعن گنهکار از نظر او گناه واجب و گناه جایز است.



در این تقسیم‌بندی، به دعای فرد در حق خودش اشاره‌ای نشده و لذا تقسیم او ناقص به نظر می‌رسد. در نگاه اول دعا را به دعا در حق خود و دعا در حق دیگری باید تقسیم کرد و بعد اقسام مذکور را برای هر یک ذکر کرد.

فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

در جایی دیگر نیز قاضی عبدالجبار تقسیم‌بندی دیگری نظیر همین تقسیم را مطرح می‌کند، به این صورت که دعا تقسیم می‌شود به طلب آنچه می‌دانیم حسن است اگر صفت خاصی مبنی بر حسن بودن داشته باشد. و اگر آن صفت را نداشته باشد، حسن نیست. صورت اول مانند طلب ثواب و عقاب؛ چراکه تا زمانی که شخص مستحق آن باشد، حسن است. اما دومی، یعنی زمانی که صفت خاصی مبنی بر حسن بودن نداشته باشد، مانند طلب تفضل و احسان که تا به وصفی متصف نباشد، نیکو و حسن نیست (همو، بی‌تا: ۷۲۷-۷۲۸).



در این تقسیم، قاضی عبدالجبار برخی دعاها را حسن می‌داند و برخی دعاها را فاقد صفت حسن می‌داند. بر اساس آنچه قبلاً از قاضی نقل کردیم می‌توان نتیجه گرفت که طلب تفضل و احسان از خدا جایز است هرچند فاقد صفت حسن است.

۲.۴. دعا برای مؤمن، فاسق و کافر

قاضی عبدالجبار دعا را با ملاک دیگری نیز تقسیم می‌کند و آن، تقسیم دعا بر اساس اشخاصی است که در حق آنها دعا می‌کنیم. از آنجا که حکم مرتکب گناه کبیره از مباحث عمده کلامی و یکی از علل شکل‌گیری فرقه کلامی معتزله بود، قاضی عبدالجبار نیز به بحث درباره دعا برای این اشخاص پرداخته است. وی معتقد است عقل و شرع در دعا کردن برای ثواب مؤمن یکسان عمل کرده‌اند و آن را جایز می‌دانند. زیرا دعا برای مطیع، نیکو و برای غیر او قبیح است مگر اینکه شخص مستحق آن باشد.

دعا برای فاسق و کافر را مانند هم می‌داند و می‌گوید عقلاً اشکالی ندارد که برای آمرزش این افراد دعا کنیم. البته وقتی غرض و هدفی در آن باشد نیکو است. همچنین، شخص کافر و فاسق می‌تواند در حق خود دعا کند. اما معتقد است شرع از دعای فاسق و کافر در حق خود منع کرده و دلیل آن را در برداشتن مفسده ذکر کرده است (همان: ۷۲۸). او به این مفسده اشاره‌ای نمی‌کند. شاید مفسده‌ای که او در ذهن دارد آن باشد که قواعد عقلی که معتزله برای مؤمنان در ارتباط با خدا ترسیم کرده‌اند مخدوش به نظر برسد. او معتقد است علی‌القاعده نباید دعای کسی

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار مغربی

در حق کافر و فاسق مستجاب شود و دعای خودشان هم در حق خودشان نباید مستجاب شود، مگر آنکه آنان توبه کنند. هرچند در بحث از مجاب‌الدعوه بودن در همین نوشتار خواهیم گفت که گاهی دعای فاسقان نیز مستجاب می‌شود.

قاضی عبدالجبار توضیح می‌دهد که علما در دعای فاسق برای مغفرت خودش، اختلاف کرده‌اند. عده‌ای از دعای فاسق در حق خودش منع کرده‌اند، چنان‌که دعای او در حق فاسقان و کافران دیگر را نیز منع کرده‌اند. علت این امر هم این است که اینها می‌دانند که خداوند گناهشان را نمی‌آمرزد. لذا نباید این درخواست را انجام دهند چرا که قبیح است.

دسته دیگر کسانی هستند که می‌گویند دعای فاسق برای خودش نیکو است. چنان‌که در سلام نماز می‌گوید «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین». از این‌رو دعای فاسق در حق خودش نیکو و در حق غیر خودش قبیح است. دلیل این دسته این است که وقتی چنین فردی می‌داند که قرار است عقاب شود، حسن است که برای مغفرت خود دعا کند، اما حسن نیست که برای مغفرت بقیه دعا کند (همان: ۷۲۸-۷۲۹).

۳.۴. مطلوب حسن و قبیح

همان‌طور که ذکر شد، دو شرط از شرایط دعا، اراده و خالی‌بودن از مفسده است. پس از نظر قاضی عبدالجبار واجب است حسن اراده را در دعای خود لحاظ کنیم، چرا که اراده قبیح، قبیح است، و حسن نیست که بنده از خداوند طلب امر قبیح را بکند، مگر زمانی که نمی‌داند آن امر قبیح است که در این صورت، اشکالی ندارد که مفسده‌ای در آن باشد و آن را طلب کند. از این‌رو اگر این شرط، یعنی خالی‌بودن از مفسده، را با دعا همراه نکنیم، دعا قبیح است.

بنابراین، حسن نیست که از خداوند چیزی را بخواهیم که می‌دانیم آن را انجام نمی‌دهد. مثلاً از خدا بخواهیم اموات را به دنیا بازگرداند تا به این امر شاد شویم یا بخشایش کافر و فاسق را بخواهیم. اما دعای شخص در حق خودش حتی اگر فاسق باشد، اشکالی ندارد. همچنین، دعا و طلب خیر برای کسی که شایسته مدح باشد جایز است (همو، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۰/۲۴۰).

قاضی عبدالجبار معتقد است بهتر است در دعا از خداوند عافیت و صحت و بی‌نیازی و اموال را طلب کنیم، نه محنت و مرض و فقر یا اموری که به منزله این خواسته‌ها است. وی توسل به خداوند، طلب هدایت، توفیق و عصمت کردن از خداوند را جایز می‌داند (همو، بی‌تا: ۷۲۹-۷۳۰). چنان‌که در شرع به اجماع ثابت شده است که واجب است از خداوند، طلب عافیت و بی‌نیازی کنیم

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

نه طلب فقر و بیماری. زیرا بندگان عافیت و بی‌نیازی را زودتر از فقر و بیماری اختیار می‌کنند، چون برای طاعت مفیدتر از چیزی است که ضرر می‌رساند (همو، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۱۳/۲۱۵). دلیل این ممنوعیت می‌تواند نگرش معتزله به مسئولیت انسان باشد. از آنجا که بعضی از معتزله، فاعل فعل متولد را انسان می‌دانند، بنابراین اگر کسی در دعای خویش طلب رنج و محنت کند، مسئولیت عواقب آن نیز با خود او است و اگر در نتیجه این خواسته خود از طاعت الهی بازماند، به ضرر او است و به واسطه آن مستحق عقاب خواهد شد. همچنین، بنا بر عقیده بعضی دیگر از معتزله، که انسان را تنها فاعل اراده خویش می‌دانند، اگر انسان رنج و محنت را با اراده خود اختیار کند، باز هم به همان نتیجه می‌رسیم که او مسئول تمام نتایج حاصل از آن است. به عبارت دیگر، پیامدهای طبیعی که از این افعال تولد می‌یابند، فعل انسان هستند نه فعل خداوند. شاهد مثال نقلی قاضی عبدالجبار آیه «رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (بقره: ۲۸۶) است که در آن به درگاه خداوند دعا می‌کنیم که خدایا ما را به آنچه طاقتش را نداریم مکلف نکن (همو، بی تا: ۷۲۹).

قاضی عبدالجبار معتقد است می‌توان از خداوند آنچه را وجود دارد طلب کرد (همان). چنان‌که فایده امر خداوند به دعا در آیه «قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» (انبیاء: ۱۱۲) را این می‌داند که به دعا خواستن آنچه رخ می‌دهد و خلاف آن جایز نیست، نیکو است و این همانند صلوات‌فرستادن بر انبیا و طلب آمرزش برای مؤمنان است. نیز در قرآن آمده است که حضرت ابراهیم (ع) به خداوند عرضه داشت «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُنْعَثُونَ» (شعراء: ۸۷) (همو، ۱۴۲۶: ۲۶۷). این دیدگاه قاضی عبدالجبار کاملاً با دیدگاه دیگر فرق اسلامی متفاوت است. برای نمونه فخر رازی در پاسخ به آنها که دعا را امر متناقض دانسته و معتقدند اقدام انسان به دعا اگر معلوم‌الوقوع باشد، در اشتغال به دعا فایده‌ای وجود ندارد و اگر معلوم‌العدم باشد، به انکار آن حاجتی نیست، می‌گوید چگونگی علم خدای تعالی و چگونگی قضا و قدر او از عقول بشری پنهان است، و حکمت الهی چنین اقتضا می‌کند که بنده میان خوف و رجا (که به آن دو عبودیت تمام می‌شود) معلق باشد و به همین شیوه ما قول به تکالیف را با وجود اعتراف به احاطه علم خدا به همه چیز صحیح می‌شماریم، و جریان قضا و قدر را درباره همه چیز همچنین می‌دانیم (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۵/۲۶۴).

پاسخ قاضی عبدالجبار به این پرسش که «اگر مصلحتی که در طلب عافیت و صحت است با مصلحتی که در بیماری و امراض است و نیز نتایج مترتب بر هر دو یکسان باشد، پس تفاوت این

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار مشرفی

دو در چیست؟» این است که وقتی صحت و عافیت را طلب می‌کنیم، خواهان نفع سریع و فوری هستیم. اما در امراض، ضرر حاصل می‌شود و انسان‌ها بیشتر خواهان جلب منافع و دوری از مضرات هستند. از این‌رو از بندگان نیکو است که برای جلب صحت دعا کنند، نه جلب مضرت (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۳۲۵/۶). وی پاسخ استدلالی نمی‌دهد و به پاسخ اقصاعی اکتفا می‌کند.

۴.۴. دعا برای اموات

یکی از آرای خاص معتزله، دعا برای اموات است. ایشان دعای زندگان برای اموات و صدقه برای آنها را نمی‌پذیرند و می‌گویند قضای الهی تغییر و تبدیل نمی‌یابد. آنان برای این عقیده خود، به آیاتی از قرآن مانند «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸) و «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: ۳۹) استناد کرده و معتقدند انسان به عمل خودش جزا داده می‌شود، نه عمل غیر خودش (قاری، ۱۴۲۸: ۲۲۴).

ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴ ه.ق.) نیز پس از رد عقاید فرق کلامی زمان خود، در باب دعا می‌گوید «و به صدقه‌دادن برای مردگان مسلمان و دعا برای آنان معتقدیم و ایمان داریم که خداوند بدین امور آنان را سود رساند» (اشعری، بی‌تا: ۱۲). اشعری این سخن را در رد عقاید معتزله بیان می‌کند. زیرا معتزله معتقدند بعد از مرگ میت، دعای بازماندگان به ارواح اموات هیچ فایده‌ای نمی‌رساند. ایشان دعا و طلب استغفار و قرائت قرآن برای میت و تأثیر آن را انکار می‌کنند. این مسئله می‌تواند از دلایل روی‌گردانی مردم از معتزله باشد. زیرا برای عامه مردم پذیرش این مطلب سخت است و نیز با صریح روایات در تضاد است.

قاضی عبدالجبار معتقد است دعا برای مؤمن، فاسق و کافر لطفی است در حق داعی؛ اما حال کسانی که برای آنها دعا می‌کنیم، مختلف است. همان‌گونه که نکوهش میت فاسق، لطف یا عقابی برای او نیست، دعا نیز، برای او نه لطف است و نه عقاب. لعن او هم مانند دعا بر او است. لذا دعا و لعن در حق میت فاسق بی‌تأثیر است (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۱۰۸/۱۳).

این سخن قاضی عبدالجبار پذیرفتنی نیست؛ زیرا در سیره پیامبر (ص) آمده است که ایشان بر اموات نماز می‌خواندند و برای ایشان دعا و طلب آمرزش می‌کردند (طرطوشی اندلسی، ۱۴۰۹: ۳۰۴-۳۰۵). چنان‌که یکی از شرایط استجاب دعا، مقدم کردن حاجت دیگران بر حاجت خود باشد، طلب آمرزش و دعا کردن برای اموات هم می‌تواند مقدم کردن حاجت آنها بر حاجت خود

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

باشد. در نتیجه تأثیر نداشتن دعای زندگان برای اموات پذیرفتنی نیست. همچنین مخالف شرع مقدس است.

۵. استجابات دعا

در بحث از استجابات دعا از دیدگاه قاضی ذکر دو نکته مهم است؛ یکی آنکه وی به تأثیر دعا در استجابات آن می‌پردازد و از علم داعی به وجوب برآورده شدن یا نشدن حاجات خویش سخن می‌گوید. دیگر اینکه او به عواملی که در استجابات دعا مؤثر است، مانند تأثیر نفوس انسانی و تأثیر نفوس فلکی، که مد نظر فلاسفه باشد و نیز موانع استجابات دعا که واقعی نبودن دعا یا نخواندن خدا است، نمی‌پردازد.

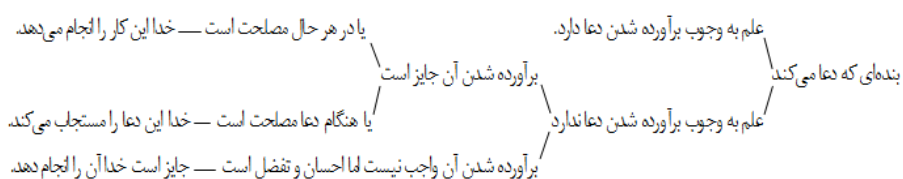
۵.۱. تأثیر دعا و استجابات آن

از نظر قاضی عبدالجبار استجابات دعای بندگان از جانب خداوند، گاهی واجب است و گاهی ممکن. وی با تکیه بر علم داعی به اینکه خداوند حاجت او را برآورده می‌کند یا نه، به این مسئله می‌پردازد. او شرح می‌دهد که وقتی بنده‌ای دعا می‌کند، یا علم به وجوب برآورده شدن آن دارد یا علم ندارد. در صورت اول خداوند هم باید آن را انجام دهد. مثلاً بنده‌ای برای مغفرت مؤمنان دعا می‌کند یا برای پیامبر نماز می‌خواند. از آنجا که حصول این امور نیازی به دعای بنده ندارد، لذا مشتمل بر نفعی است که به داعی برمی‌گردد، به سبب تکلیفی که به او شده است، نه به سبب آنچه از طریق دعا حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، استجابات این دعای او نفع دیگری است. صورت دوم وقتی است که به وجوب برآورده شدن آن علم نداریم، که خود به دو صورت است؛ صورت اول اینکه برآورده شدن آن جایز باشد، مانند دعا به آنچه مانند لطف است؛ و اگر معلوم باشد که مصلحت است، خدا باید این را انجام دهد. حال اگر در هر حال مصلحت باشد، خدا آن را انجام می‌دهد و دعا در آن اثری ندارد. و اگر هنگام دعا مصلحت باشد، خداوند آن را انجام می‌دهد و دعا هم در آن تأثیر دارد، یعنی در اثر دعا، این امر اتفاق افتاده است.

صورت دوم وقتی است که بدانیم واجب نیست اما احسان و تفضل است. در اینجا انجام دادن یا انجام ندادن آن از طرف خداوند جایز است؛ چراکه دعا کردن حال آن را تغییر نمی‌دهد و در آن اثری ندارد (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۰/۳۴۲-۳۴۳).

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار مشرفی

چنان که ملاحظه می‌شود قاضی عبدالجبار بارها از مصلحت حرف می‌زند و به قاعده صلاح و اصلح در بیان دیدگاه‌های خود تکیه می‌کند. اینکه خداوند بهترین‌ها را در حق بندگان خویش انجام می‌دهد و حتی در تکلیف نیز مصلحتی برای بندگان وجود دارد؛ یا می‌گوید در دعا شرط مصلحت‌بودن را قید کنیم.



منظور قاضی عبدالجبار از وجوب استجاب بر خدا «وجوب علی الله» است و گویا برای خداوند تعیین تکلیف می‌کنند. اگر قرار است خداوند صلاح بندگان خود را بداند و نیز ما در دعای خود استجاب در صورت به صلاح‌بودن را شرط کنیم، پس چرا از وجوب برآورده‌شدن توسط خداوند حرف می‌زنیم؟ فیلسوفان برای رفع این اشکال از تعبیر وجوب من الله استفاده کرده‌اند.

سخن گفتن از مصلحت در دعا منحصر به معتزله نیست. مثلاً مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ه.ق.) نیز به مصلحت‌بودن دعا توجه داشته و در پاسخ کسانی که می‌گویند «دعا چه فایده‌ای دارد، چرا که هر چه صلاح بندگان در آن است، حق تعالی به عمل می‌آورد؟» می‌گوید امور بر سه قسم است: بعضی آن است که بدون دعا مصلحت در اعطای آن است، و خداوند آن را بدون دعا کرامت می‌فرماید؛ و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست، آن را مطلقاً منع می‌فرماید و بعضی هست که با دعا مصلحت در اعطای آن است و بی‌دعا مصلحت نیست، عطای چنین امری موقوف به دعا است. چون آدمی به عقل خود نمی‌تواند میان امور تمیز دهد، باید دعا کند؛ و اگر حاصل نشد از دعا مأیوس نشود، و بداند صلاح او در این چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده است (مجلسی، ۱۳۸۳: ۵۳۲).

قاضی عبدالجبار به مسئله «مجاب‌الدعوه بودن» بعضی اشخاص نیز می‌پردازد، به این صورت که گاهی افرادی مانند انبیا و صالحان را به مجاب‌الدعوه بودن مدح می‌کنیم. گاهی نیز افرادی مانند فاسقان را به این عنوان وصف می‌کنیم، چرا که ایشان به درگاه الهی دعا می‌کنند و خداوند نیز دعای ایشان را اجابت می‌کند. لذا به آنها نیز مجاب‌الدعوه می‌گوییم. بنابراین، اطلاق

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

مجاب الدعوه بودن به اشخاص، فقط به دلیل اجابت دعای ایشان نیست. بلکه نیازمند امری زائد است که البته از نظر قاضی عبدالجبار نباید آن امر زائد منزلت دعا باشد؛ بلکه ممکن است حال فاسق در هنگام دعا همانند حال مؤمن باشد. گاهی نیز واجب است خداوند دعا را به سبب ارزش و منزلت آن اجابت کند، زیرا اگر شخص دعا نمی‌کرد خدا آن را انجام نمی‌داد. در حالت اول، اجابت دعای فاسق، لطفی در حق او است نه اینکه در اثر منزلت دعایش باشد؛ و در حالت دوم که اجابت دعای مؤمن باشد، به سبب منزلت دعای او است و از این رو است که او مستحق مدح به مجاب الدعوه بودن می‌شود؛ چراکه وقتی خداوند دعای او را اجابت می‌کند به معنای پذیرفتن دعای او است.

البته این سخن به این معنا نیست که مؤمن به هر چه دعا کند، اجابت دعایش به سبب منزلت او است، بلکه ممکن است گاهی اجابت دعای او نیز لطف باشد، و این در زمانی است که خداوند قصد انجام دادن آن فعل را داشته باشد. هم‌زمانی دعای او و قصد خداوند، اجابت دعای او را در پی داشته است.

عادت خداوند بر این است که دعا را به سبب منزلت دعا اجابت کند، مانند دعای انبیا و صالحان. اما وقتی اجابت دعا به سبب منزلت نباشد، از نوع اعجاز است که لطف خداوند در حق بنده خویش است (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۰/۲۴۴-۲۴۵).

۵.۲. عوامل مؤثر در استجابت دعا

همان‌طور که در ابتدای نوشتار بیان شد، قاضی عبدالجبار از شرایط داعی سخن گفته است. یکی از مسائلی که وی به آن نپرداخته، عوامل مؤثر در استجابت دعا است. برای نمونه، فیلسوفان اسلامی به دو عامل در استجابت دعا اشاره می‌کنند: یکی تأثیر نفوس فلکی و دیگری تأثیر نفوس انسانی. ملاصدرا می‌گوید:

جوهر نفسانی در عالم آسمان‌ها وجود دارد که اثرپذیر است و در زمین به واسطه گرم کردن سرد و سرد کردن گرم و به حرکت درآوردن ساکن و ساکن کردن متحرک و تبدیل عنصری به عنصر دیگر و یاری شدنش از بالا و کمکش از جانب پرتو جواهر عقلی، اثرگذار است. این جواهر عقل فعال محض نیست تا آنکه چیزی در آنها اثر نگذارد و منفعل محض نیست تا آنکه در چیزی اگرچه با یاری و کمک مافوق خود باشد اثر نگذارد؛ بلکه در آنچه در پایین‌تر از آنها است

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار معشری

به وجهی فاعل و از آنچه پایین تر از آنها است، منفعل می‌باشند، پس بعید نیست که از دعاهای گرفتاران و فریادخواهی فریادخواهان اثرپذیر گشته و دعاهایشان را به فرمان الهی اجابت کرده و حاجاتشان را برآورده سازند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱: ۴۱۵-۴۱۶).

با توجه به سخن ملاصدرا می‌توان گفت از نظر او نفوس فلکی در حوادث و اتفاقات عالم نقش مؤثری دارند. حتی در استجابات دعا نیز مؤثرند. ابن‌سینا نیز با تبیین قدرت تأثیرگذاری نفس و اینکه نفس می‌تواند علاوه بر بدن خویش، در سایر نفوس نیز تأثیر بگذارد، بسیاری از امور خارق‌العاده‌ای را که در عالم طبیعت روی می‌دهد منسوب به نفس می‌داند و با چنین رویکردی می‌کوشد برای استجابات دعا نیز مبدای عقلانی بیابد. لذا می‌گوید:

نفس زکیه در هنگام دعا، گاهی بر او از ناحیه اول تعالی افاضه می‌گردد که به سبب آن مؤثر در عناصر می‌گردد، پس عناصر با نفس موافقت می‌کنند در حالی که تحت تصرف اراده نفس است و این اجابت دعا است ... و گاهی مبدأ نخستین هنگامی که نفس به دعا مشغول است آن را اجابت می‌کند و اگر آنچه را که خواسته بر حسب نظام کل نافع باشد به او می‌دهد» (ابن‌سینا، ۱۳۹۱: ۱۱۳-۱۱۴).

۵.۳. موانع استجابات دعا

قاضی عبدالجبار در آثار خویش به موانع استجابات دعا نیز اشاره‌ای نکرده است، حال آنکه در احادیث و تفاسیر قرآن، این بحث محل توجه قرار گرفته است. برای نمونه، طباطبایی، ذیل تفسیر آیه «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره: ۱۸۶) به اجابت نشدن برخی دعاهای اشاره می‌کند و می‌گوید دعا باید حقیقتاً دعا باشد، نه اینکه مجاز و صورت آن را آوردن (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۵/۲). جمله «إِذَا دَعَانِ» این را می‌فهماند، که وعده اجابت هرچند مطلق و بی‌قید و شرط است، اما این شرط را دارد که داعی حقیقتاً دعا کند، و علم غریزی و فطری‌اش منشأ خواسته‌اش باشد، و خلاصه قلبش با زبانش موافق باشد (همان).

پرسش فطری از خدای سبحان هرگز از اجابت تخلف ندارد، در نتیجه دعایی که مستجاب نمی‌شود و به هدف اجابت نمی‌رسد، یکی از دو چیز را فاقد است؛ اول اینکه دعا، دعای واقعی

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

نیست، و امر بر دعاکننده مشتبه شده، مثل کسی که اطلاع ندارد خواسته‌اش نشدنی است، و از روی جهل همان را درخواست می‌کند، یا کسی که حقیقت امر را نمی‌داند، و اگر بداند هرگز آنچه را می‌خواست درخواست نمی‌کرد. دوم این است که دعا، دعای واقعی هست، اما در دعا خدا را نمی‌خواند، به این معنا که به زبان از خدا مسئلت می‌کند، ولی در دل همه امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی است؛ اموری که توهم کرده در زندگی او مؤثرند (همان: ۴۵ و ۴۶).

مجلسی نیز علت مستجاب‌نشدن بعضی دعاها را در چند چیز می‌داند: اول اینکه به مصلحت بنده نیست و حکمت خدا اقتضای برآورده‌شدن آن را ندارد؛ دوم اینکه شرایطی که ذکر شد، رعایت نشده، لذا ثمره‌ای بر این دعا نیست؛ سوم اینکه گاهی مصلحت در تأخیر دعا است (مجلسی، ۱۳۸۳: ۵۳۱-۵۳۶).

به نظر می‌رسد از آنجا که قاضی عبدالجبار مانند فلاسفه و دیگر متکلمان، مستقلاً به بررسی عوامل و موانع دخیل در استجاب دعا نمی‌پردازد، شرایطی که برای دعا در نظر دارد، یعنی خضوع و خشوع داشتن هنگام دعا، عالم‌بودن به شأن و مقام خداوند، اراده، قیدکردن اینکه خالی از مفسده باشد و ... عوامل استجاب دعا است و در صورتی که خللی در این عوامل باشد، مانع استجاب دعا محسوب می‌شود.

۶. وجوب دعا

قاضی عبدالجبار از جواز و وجوب دعا سخن می‌گوید. از نظر او مطلوبی که به دعا از خداوند می‌خواهیم، دو قسم دارد. قسم اول اینکه اگر دعا نکنیم به دست نمی‌آید، پس باید دعا کنیم تا آن را به دست آوریم؛ و قسم دوم آنکه در هر حال معلوم است که خداوند آن را انجام می‌دهد. بنابراین، دعا در جلب آن اثری ندارد. حال اگر داعی نداند که خداوند آن را انجام می‌دهد یا نه، جایز است برای جلب آن دعا کند و آن منفعت را از خدا بخواهد (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۲۴۲/۲۰-۲۴۳).

قاضی در دو موضع قائل به وجوب دعا بر بندگان است؛ یکی هنگامی که خواستار جلب منافع از سوی خداوند هستیم و دیگری هنگامی که شخص مکلف به دعا باشد، که دعاکردن بر او واجب است. قاضی عبدالجبار برای هر کدام از این دو موضع شرایطی در نظر می‌گیرد که در ادامه تحت عناوین «وجوب دعا از حیث متعلق دعا» و «وجوب دعا از حیث دعاکننده» به شرح این شروط می‌پردازیم.

۶. ۱. وجوب دعا از حیث متعلق دعا

از نظر قاضی عبدالجبار، دعا برای امور اخروی و وجوب عقلی و شرعی دارد. وی تصریح می‌کند که عقلاً واجب است هر آنچه جلب منفعت و دفع ضرر می‌کند از خداوند به دعا بخواهیم. در اینجا تفاوتی بین آنچه برای خود می‌خواهیم و آنچه برای دیگران می‌خواهیم وجود ندارد مگر در طلب امور دنیوی. عقل انسان را ملزم می‌کند که با قول و فعل خود، برای دستیابی به ثواب و عقاب، که از امور اُخروی است، دعا کند. زیرا انسان از وقتی که خدا را می‌شناسد و حکمت او در مکلف کردن بندگان را می‌فهمد، یا به آنچه خداوند گفته است عمل می‌کند و مستحق ثواب می‌شود، یا به آنچه خدا گفته عمل نمی‌کند و مستحق عقاب می‌شود. بنابراین، ترسی در قلب او ایجاد می‌شود. در این صورت بنا بر فرمان عقل، خود را ملزم می‌کند که به خداوند متوسل شود و از او بخواهد که او را مشمول لطف قرار دهد و در انجام دادن تکالیف او را توانا کند و این امر (یعنی انجام دادن تکالیف) را بر او آسان کند. وقتی حال او در خصوص تکالیف، حال ترس باشد، لازم است برای از بین بردن ترس خود به خداوند متوسل شود (همان: ۲۴۶/۲۰).

عقل، انسان را ملزم می‌کند به طلب و دعا یا با قول یا با عمل یا با هر دو. و البته این وجوب در صورتی است که به خدا معرفت داشته باشیم و شرایط طلب و دعا را بدانیم. اما اگر معرفت به خدا نداشته باشیم یا شرایط طلب و دعا را ندانیم، واجب است از این امور اطلاع پیدا کنیم. البته زمانی که بحث ثواب و عقاب مطرح باشد، این الزام برداشته می‌شود، مگر زمانی که فرد از اهل دوزخ باشد، یعنی یأس و ناامیدی بر او غالب باشد (همان: ۲۴۶-۲۴۷). ابوعلی جبایی درباره اهل دوزخ می‌گوید این افراد نمی‌خواهند مسئلهت و دعا کنند. لذا وقتی هم که می‌گویند «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا» (مؤمنون: ۱۰۷) سخن ایشان در حکم «یاری و کمک» است نه درخواست خلاصی از دوزخ. اما ابوهاشم نه تنها جایز بلکه واجب می‌داند که اهل دوزخ در اینجا مسئلهت کرده باشند؛ چراکه اهل دوزخ خواهان خلاصی از دوزخ هستند، و این درخواست از طرف دوزخیان را قبیح نمی‌داند. حتی اگر شخص بداند که آن امر واقع نمی‌شود.

از نظر قاضی عبدالجبار، وجوب دعا عقلی است و شرع و سمع نیز سخن عقل را می‌پذیرد. او می‌افزاید از نظر شرع بر انسان واجب است که در پایان نماز خود و در بیشتر اوقات دعا کند. او می‌گوید معلوم نیست آیا دعا در نماز، شرط صحت نماز است یا نه. همچنین، از نظر شرع، دعا برای غیر، هنگام اندوه و محنت نیز واجب است (همان: ۲۴۷).

۶.۲. وجوب دعا از حیث دعاکننده

قاضی عبدالجبار می‌گوید دعا به دلیل بندگی و ستایش خداوند بر مکلف واجب است؛ آن هم به این شرط که شخص دعاگو، به خداوند و حکمت او و نیز به حسن چیزی که در دعا می‌خواهد و مطلوب او است، عارف و آگاه باشد، به صورتی که اجابت خواسته او از طرف خداوند واجب شود. حال اگر شخص، مکلف باشد اما به خدا و حکمتش عارف نباشد، و نیز سایر شروط مذکور را نداشته باشد، واجب است به خداوند و حکمت او آگاه و عارف شود و نیز به حسن مطلوب خویش اطمینان یابد. مانند طهارت و وضو که مقدمه نماز است. حال اگر کسی به این شروط دست نیافته باشد، حسن نیست که دعا کند. پس در حقیقت لازم است افراد مکلف، قبل از دعا کردن شروط ذکر شده برای دعا را در خود محقق کنند (همان: ۲۴۸).

ممکن است در اینجا این پرسش مطرح شود که: اگر کسی عاقل باشد اما مکلف نباشد، آیا حسن نیست که او دعا کند؟ آیا باید تا زمان مکلف شدن صبر کند؟ قاضی عبدالجبار در پاسخ می‌گوید چنین شخصی دو حالت دارد؛ یا قبیح را انجام نمی‌دهد و حسنات را انجام می‌دهد، یا اینکه از انجام دادن قبیح غنی است و به آنها نیازی ندارد. در هر دو صورت، علتی که طلب را واجب می‌کند از بین می‌رود؛ و آن علت این است که اگر طلب کند، برای او ضرر، غم و ترس حاصل می‌شود و اگر طلب نکند، از این امور در امان است و این مربوط به زمانی است که ترس و علمش برای امور دینی و دنیایی باشد. اما اگر دعای او مربوط به منافع فوری باشد، دعای او حسن است (همان: ۲۴۸-۲۴۹).

اما شرع در هر دو صورت (یعنی زمانی که قبیح را انجام نمی‌دهد و حسنات را انجام می‌دهد یا اینکه از انجام دادن قبیح غنی است و به آنها نیازی ندارد) دعا را واجب می‌داند، زیرا به وسیله دعا شخص می‌تواند خود را به خدا نزدیک کند و این لطفی در حق او و مصلحتی برای او است. پس از نظر قاضی عبدالجبار، وجوب و حسن دعا مربوط به مکلفی است که طلب را بشناسد، و اگر مکلف نبود، تفاوتی در این نیست که شخص بداند اهل ثواب است (چه از انبیا باشد و چه از غیر ایشان) یا نداند که اهل ثواب است، چراکه اینها از خداوند می‌ترسند و از انجام دادن عمل قبیح دوری می‌کنند. چون می‌دانند که علت دست‌یابی به ثواب، تمسک و طاعت خدای متعال است. از نظر قاضی عبدالجبار، هر دو صورت یک نتیجه دارد و آن اینکه بهتر است دعا نکنند. این مربوط به امور دینی بود.

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار مشرفی

اما در امور دنیوی، اگر همه مواهب دنیوی از شخص گرفته شود، باید به هنگام نیاز شدید، رو به درگاه الهی کند و طلب رفع نیاز از غیر خدا نکند. شرع در اینجا گفته است که مثلاً شخص می‌تواند از طعام دیگری بخورد، خواه او راضی باشد و خواه نباشد. گویا در این صورت خدای تعالی به دست بندگانش و به تفضل خود به او نعمت می‌دهد و ضرر را از او دفع می‌کند. اما اگر خداوند از این کار امتناع کند، بر بنده مباح است که طعام دیگری را بخورد. همچنین، بر خداوند واجب است این ضرر را، اگر مصلحتی در آن نیست، از بین ببرد. خلاصه اینکه وقتی بر کسی ضرری نازل می‌شود، بر او واجب است از خداوند، از بین رفتن آن را طلب کند و نزول این ضرر بر شخص در صورتی جایز است که از سوی کسی باشد که بر از بین بردن آن قادر باشد (همان: ۲۴۸-۲۴۹).

دلایل دیگری هم می‌توان بر وجوب دعا اقامه کرد که قاضی عبدالجبار بدان‌ها نمی‌پردازد. برای نمونه، فخر رازی علت وجوب دعا را اظهار عبودیت و ذلت و انکسار و رجوع کلی به خدا می‌داند. وی معتقد است اگر مقصود فرد از دعا، اظهار ذلت و مسکنت باشد و پس از آن به قضا و قدر الهی رضا بیابد، این از عظیم‌ترین مقامات باشد (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۶۵/۵).

۷. طلب رزق

از نظر قاضی عبدالجبار، طلب رزق نیز از اقسام دعا است، خصوصاً اینکه دست‌یافتن به برخی اقسام ارزاق، به دعای بندگان نیاز دارد. از این‌رو قاضی عبدالجبار به این امر نیز پرداخته و به پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح شده، پاسخ داده است. وی می‌گوید عقل و شرع گفته‌اند حسن است بنده از خداوند طلب رزق کند. این طلب رزق یا با فعل است مانند تجارت و صنعت، که خداوند از این طریق به بندگان خود روزی می‌دهد، یا با قول و سخن است بنا بر آنچه عقل اقتضای حسن آن را دارد و بنا بر تفویض خدای تعالی که دعا و مسئلت است. پس طلب روزی از بنده واجب و حسن است به هر دو شکل مذکور و نیز حسن است که خداوند به بنده خود، در هر صورت روزی دهد؛ چراکه طلب حسن، حسن است آن هم زمانی که برای طالب، منفعتی در آن باشد (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵: ۴۸/۱۱-۴۹).

قاضی عبدالجبار نگرش معتزلی خود درباره حسن و وجوب طلب رزق را در قالب پرسش و پاسخ‌هایی شرح می‌دهد. پرسش اول اینکه اگر گفته شود کسی رزقی را طلب می‌کند که فسادی در آن رزق وجود دارد، پس طلب کردن او حسن نیست، با اینکه طلب رزق حسن است. این

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

احتمال در خصوص هر آنچه طلب می‌کنیم وجود دارد. پس به طور کلی، واجب است وقتی چیزی را طلب می‌کنیم (چه با قول و چه با فعل) و به قبح آن اطمینان نداریم، حسن نباشد، و این سخن کسی است که می‌گوید مکاسب و مشاغل حرام‌اند، چراکه با آنها طلب روزی می‌کنیم که به قبیح‌نبودن آن اطمینان نداریم.

قاضی عبدالجبار در پاسخ به این پرسش می‌گوید، می‌توان چیزی را بدون شرط طلب کرد، همان‌گونه که می‌توان آن را با شرط طلب کرد. در این حالت واجب است طالب در طلب رزق خود از خداوند شرط کند که آنچه از خدا می‌خواهد قبیح نباشد. آشکارا یا پنهانی شرط کند که آنچه از خدا می‌طلبد، مفسده‌ای در تکلیف نداشته باشد. در این صورت وقتی به خواسته خود رسید، می‌داند که خالی از مفسده است و حسن آن واجب است و هیچ جنبه قبحی در آن وجود ندارد. در نتیجه کسی نمی‌تواند به ما اعتراض کند. زیرا ما کلام خود را مقید کردیم به اینکه مفسده از آن زایل شود. قاضی عبدالجبار معتقد است شرطی که در نظر گرفته است از شروطی که در بعضی کتب ذکر شده بهتر است. آنها می‌گویند شرط کنیم که آنچه خدا انجام می‌دهد صلاح باشد. اما در رزق‌ها صلاح و فساد نیست؛ و حسن است که خدای تعالی برای کسی که چیزی را طلب می‌کند آن را انجام دهد. بر طالب است که رزق خود را به گونه‌ای طلب کند که اگر مصلحت در تکلیف نیست، حداقل مفسده‌ای در آن نباشد. مگر اینکه بخواهد در آن صلاح در دین یا دنیا باشد؛ و این در حالتی صحیح است که منافع حسن و نیکو را با آن بخواهد. زیرا صلاح بر منافع واقع می‌شود و اگر قبیح باشد صلاح بر آن واقع نمی‌شود (همان: ۴۹-۵۰). بنابراین، قاضی عبدالجبار این پرسش را با شرطی که برای دعا گذاشته بود، که همان خالی‌بودن از مفسده است، پاسخ می‌دهد. با آنکه او متکلمی عقل‌گرا است به نقش عقل در تشخیص صلاح و فساد مکاسب اشاره‌ای نمی‌کند.

پرسش دوم آن است که شاید پرسیده شود آنچه برای تکلیف صلاح است، انجام‌دادن آن بر خداوند واجب است و اگر آن امر تفضل باشد، برخلاف این است، یعنی انجام‌دادن آن بر خداوند واجب نیست. در این صورت فایده مسئلت و طلب بندگان چیست؟

قاضی عبدالجبار چنین پاسخ می‌دهد که بنده‌ای که از خداوند رزقی را طلب می‌کند، نمی‌داند که از قبیل مصلحت در تکلیف است یا از قبیل تفضل است. از این رو جایز است طلب قولی یا فعلی او سببی باشد که خداوند به او تفضل کند و خواسته او را انجام دهد و از خداوند نیز حسن است که طلب بنده را پاسخ گوید. حال اگر بنده بداند که آنچه خدا انجام می‌دهد، مصلحت در

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار معشری

تکلیف است، طلب کردن برای آن نیکو است. زیرا او وجه صلاح بودن طلب و دعا را می‌داند. قاضی عبدالجبار به روایتی از پیامبر (ص) استناد می‌کند که همانا صدقه قضای قطعی آسمان را دفع می‌کند. زیرا رفع مضرت‌ها به صلاح بنده است. از طرف دیگر، اگر ثابت شد که آنچه شخص طلب می‌کند، صلاح است و واجب است که خداوند انجامش دهد، قطعاً دعا حسن است. همچنین، اگر ظن بر فرد غالب شود که خدای تعالی دعای او را، که در آن منافع و سرعت‌دادن به سرور را می‌خواهد، انجام می‌دهد، از بنده طلب کردن نیکو و حسن است، و خداوند هم‌گریزی از انجام‌دادن آن ندارد، وقتی بداند که برای مکلفان مصلحت دارد (همان: ۵۰).

سومین پرسشی که قاضی عبدالجبار مطرح می‌کند این است که شاید وجه حسن طلب رزقی که صلاح در تکلیف باشد، نفعی است که در آن بوده و خداوند چاره‌ای از انجام‌دادن آن ندارد. پس آیا حسن نیست که ما از خداوند طلب بیماری کنیم که مصلحت در تکلیف باشد [یعنی برای تکالیف شرعی ما وجه حسنی داشته باشد] و خداوند هم چاره‌ای ندارد از اینکه فاعل آن باشد؟

پاسخ وی این است که اینجا دو حالت متفاوت وجود دارد؛ چراکه کسی که بیماری‌ای را طلب می‌کند، به صلاح بودن آن بیماری اطمینان ندارد و با طلب خویش، مستحق مضرت می‌شود. به طوری که اگر آن بیماری را نمی‌خواست، ضرری هم حاصل نمی‌شد. اما طلب منافع این چنین نیست؛ چراکه طلب منفعت در هر حال نیکو است و می‌دانیم که خداوند در هر حال، خواه کسی از او طلب کند و خواه نکند، آن را انجام می‌دهد (همان: ۵۱). انسان، که موجود مختاری است، نباید به اراده و اختیار خود مضرات را برگزیند و با طلب آنها از اطاعت اوامر الهی بازماند و در نتیجه عقاب آن را ببیند. طلب منافع به اختیار انسان نزدیک‌تر است و او را به طاعات نزدیک می‌کند.

بنا بر توضیح قاضی عبدالجبار، شرع نیز بین این دو حالت تفاوت قائل است و وجه مصلحت در جداکردن این دو، ظاهر است. زیرا کسی که منافع را طلب می‌کند و در به دست آوردن آنها، چه با قول و چه با فعل، می‌کوشد، به طلب ثواب برای طاعات نزدیک‌تر و از عقاب به سبب دوری از معاصی مصون‌تر است. اما طلب درد و رنج چنین نیست؛ چراکه در طلب آلام این گونه لطفی وجود ندارد. از این رو شرع بین این دو تفاوت گذاشته است. همچنان که بین نکوهش فاسق، زمانی که از ما دور است، و نکوهش مؤمنی که بر باطن خویش یقین ندارد، تفاوت وجود دارد. زیرا وقتی کسی را که قبلاً از او فسقی سر زده بود نکوهش می‌کنیم، او به اجتناب از فسق نزدیک‌تر می‌شود و وقتی کسی که فضل او برای ما آشکار بوده را سرزنش می‌کنیم، از انجام

آنچه از او ظاهر است (یعنی معصیتی که به سبب آن او را نکوهش می‌کنیم)، دورتر می‌شود (همان).

پرسش دیگری که قاضی عبدالجبار مطرح می‌کند این است: اگر گفته شود وقتی کافر و فاسق با قول یا فعل از خداوند طلب رزق می‌کنند، واجب است خدای متعال خواسته آنها را انجام دهد و اجابت کند، و اجابت دعا، اکرام کردن و ثواب دادن به آنها است، پس طلب کردن آنها حسن نیست؛ پاسخ قاضی عبدالجبار این است که اجابت در صورتی اجابت است که خداوند آن فعل را در نتیجه طلب و دعای شخص انجام دهد، که در این صورت، این طلب و دعا سبب و علت آن اجابت است. اما زمانی که اجابت، در نتیجه دعای شخص نباشد، بلکه به دلیل تفضل خداوند یا برقراری ارتباط با او باشد و صرف نظر از اینکه این طلب باشد یا نباشد، خداوند آن را انجام می‌دهد، در این صورت اجابت دانستن این فعل خداوند صحیح نیست. اما در خصوص مؤمنان، امتناعی در اینکه خداوند طلب و مسئلت آنها را اجابت کند وجود ندارد و نیز مانعی در این نیست که خداوند به سبب مصلحت بودن، آن را انجام دهد، حتی اگر مسئلتی از جانب شخص داعی نباشد. به علاوه اگر شخص مؤمن به حصول مرادش ظن داشته باشد، مسئلت و طلب او از حسن بودن خارج نمی‌شود (همان: ۵۱-۵۲).

قاضی عبدالجبار معتقد است عقلاً جایز است فرد نیاز خود را از غیر خدا طلب کند، چنان که درخواست آن از خدا نیز با شروط مذکور جایز است؛ چراکه وقتی فردی از غیر خدا می‌خواهد که از مالش به او ببخشد، و او هم چنین کاری را می‌کند و تصرف در آن مال بر طالب روا می‌شود و مالک آن مال می‌شود، پس می‌توان نتیجه گرفت که طلب برای او جایز است. اما شرع می‌گوید طلب روزی از غیر خدا روا نیست مگر به بعضی وجوه و داشتن بعضی صفات، که در کتاب‌های فقه آمده است. قاضی عبدالجبار می‌گوید وقتی فردی از غیر خدا طلب می‌کند، در واقع به این معنا است که از خدا طلب می‌کند؛ و خداوند وقتی بداند که مطلوب بنده، برای او یا غیر او مفسده‌ای در تکلیف دارد، از وصول به آن ممانعت خواهد کرد (همان: ۵۲).

این پاسخ قاضی عبدالجبار با تعریفی که از دعا می‌کند منافات دارد. زیرا در آنجا قید رتبه را لحاظ می‌کند و می‌گوید باید کسی که از او طلب می‌کنیم رتبه بالاتری نسبت به ما داشته باشد، اما اینجا طلب از غیر خداوند را مطرح کرده و آن را در ردیف طلب از خداوند قرار می‌دهد. البته می‌توان سخن او را به این شکل توجیه کرد که مقصود او از طلب از غیر، که در واقع همان طلب

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار دمشقی

از خداوند است، توجه به نظام اسباب و مسببات است که البته خود قاضی عبدالجبار به آن اشاره‌ای نکرده است.

آنچه انجام دادن آن از جانب خداوند جایز نباشد، طلب آن از خداوند قبیح است و این امر مشروط به هیچ شرطی نیست، چراکه شروط را در امور جایز در نظر می‌گیریم. بنابراین، بندگان نباید از خداوند طلب خمر و سایر محرّمات را بکنند؛ و از این رو است که حسادت، قبیح است؛ چراکه حسادت، طلب زوال ملک غیر و کراهت از بقای ملک او است. لذا باید بین حسد و غبطه تفاوت قائل شد؛ چراکه در غبطه، شخص اراده می‌کند که نعمتهایی که به دیگری رسیده، به او هم برسد، بدون کراهت از اثبات قدرت غیر بر آن نعمت.

اما در خصوص طلب ولایت از خدا کردن؛ طلب ولایت حرام، حرام است، اما اگر از جهتی حرام باشد که شخص به آن وجه آگاه نیست، طلب آن از طرف اشخاص جایز است (همان: ۵۳).

نتیجه

بررسی دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار به تبیین یکی از مصادیق ارتباط انسان و خدا در نگرش معتزله می‌پردازد. این بحث به‌خوبی نمایانگر اصول و مبانی فکری معتزله است. اصولی چون فاعلیت انسان، نسبت فاعلیت انسان و فاعلیت خدا، بحث از صلاح، مصلحت و اصلح، حسن و قبح عقلی، لطف و وجوب آن بر خدا و رزق در مباحث مربوط به دعا بدنه استدلال‌ها و مباحث را تشکیل می‌دهند. برای نمونه، وی اظهار می‌کند که دعا برای اموات یا خیرات برای اهل قبور، بی‌فایده است. او قضای خداوند برای اموات را حتمی می‌داند و قائل به تغییر در آن از سوی دیگر انسان‌ها نیست. همچنین، وعد و وعید خداوند را تخلف‌ناپذیر می‌پندارد. بداء را هم نمی‌پذیرد. از این مقدمات به این مطلب می‌رسیم که دعا برای کسی که بدون توبه از دنیا رفته بی‌فایده است. از نظر ایشان، پرونده اعمال افراد در این دنیا بسته شده و به همین دنیا محدود است.

قاضی عبدالجبار در تعریف دعا قید رتبه را ذکر می‌کند و می‌گوید باید کسی که از او طلب می‌کنیم از لحاظ مرتبه بالاتر از ما باشد. از آنجا که انسان اشرف مخلوقات است و هیچ مخلوقی حتی ملائک بر انسان برتری ندارند، درمی‌یابیم که تنها موجودی که شایستگی دعا کردن به درگاه او و طلب نیاز به سوی او را دارد، حق تعالی است. خداوند تنها کسی است که به همه شرایط و حوائج انسان آگاه است. ضمن اینکه از نظر قاضی عبدالجبار، طلب از غیر هم در واقع طلب از خداوند است. این تعریف نشانگر تلاش وی برای ترسیم توحید در عبادت است.

فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه قم: سال نهم، شماره اول، شماره پیاپی ۶۵ (پاییز ۱۳۹۴)

یکی از شرایط دعا، علم به شأن و مقام کسی است که به درگاه او دعا می‌کنیم. قاضی عبدالجبار معتقد است انسان‌ها می‌توانند خداوند را بشناسند و بین خالق و مخلوق دیواری عظیم نیست که راه هر گونه شناخت بسته باشد. همچنین، اینکه دعا باید به درگاه خداوند باشد و استجاب بر خداوند واجب است، نشان می‌دهد که خداوند در برهه‌ای از زمان جهان را نیافریده و بعد آن را به حال خود رها کرده باشد. ایده ساعت‌ساز لاهوتی از نظر قاضی عبدالجبار مردود است.

قاضی عبدالجبار دعا را لطف می‌داند. وقتی بنده‌ای قائل باشد به اینکه خدایی هست که صدای او را می‌شنود، به سوی او رو کرده و از آنجا که از شرایط دعا خضوع و خشوع است و بهتر است هنگام ختم قرآن یا نماز به درگاه خداوند دعا کنیم، لذا به عبادت نزدیک و از ترک واجبات دور می‌شویم. او در شرایط و حالاتی که برای استجاب دعا ذکر می‌کند، بر علم بندگان به برآورده شدن یا نشدن دعا تکیه می‌کند. بنابراین، معتقد است انسان‌ها می‌توانند معرفت داشته باشند؛ و از منکران معرفت و آگاهی نیست.

قاضی عبدالجبار از یک طرف معتقد است دعا برای اموات بی‌فایده است و سودی به حال آنها ندارد. از طرف دیگر، می‌گوید جایز است از خداوند چیزی را بخواهیم که وجود دارد؛ مثلاً برای مؤمنان طلب مغفرت کنیم. از این دو مطلب نباید تضاد در سخنان قاضی عبدالجبار را نتیجه گرفت. زیرا او می‌گوید چیزی که وجود دارد، یعنی اموات مؤمنان مشمول غفران واقع شده‌اند و این سخن از جمله مواردی است که به لطف بودن دعا توجه دارد و در حال خود داعی اثرگذار است و او را به عبادت نزدیک می‌کند.

در آنچه از قاضی عبدالجبار در زمینه دعا نقل شد، چند چیز دیده نمی‌شود که البته محل توجه فلاسفه و متکلمان بوده است؛ از جمله عوامل و موانع استجاب دعا که فلاسفه به آن پرداخته‌اند و عواملی چون تأثیر نفوس انسانی و نفوس فلکی را از جمله عوامل استجاب دعا ذکر کرده‌اند. یا طباطبایی موانع استجاب دعا را فطری نبودن دعا و اینکه از خدا طلب نشده است می‌داند. فقط می‌توان گفت وی فراهم بودن تمام شروط دعا را عامل استجاب آن می‌داند و فقدان برخی از این شروط را مانع استجاب دعا می‌پندارد.

منابع

■ قرآن کریم.

دعا از دیدگاه قاضی عبدالجبار معشری

- ابن سینا (۱۳۹۱). *تعلیقات، تحقیق و تصحیح: سید حسین موسویان، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.*
- اشعری، ابوالحسن (بی تا). *الابانۀ عن اصول الدیانۀ، بیروت: دار ابن زیدون.*
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۱). *الحکمۀ المتعالیۀ فی اسفار الاربعۀ، تصحیح، تحقیق و مقدمه: احمد احمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.*
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).*
- الطرطوشی الاندلسی، ابوبکر (۱۴۰۹). *الدعاء الماثور و آدابه و ما يجب علی الداعی أتباعه و اجتنابه، تحقیق: محمد رضوان الدایه، بیروت: دار الفكر المعاصر.*
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). *تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.*
- قاری، ملاعلی (۱۴۲۸). *شرح کتاب الفقه الأكبر، تعلیق: علی محمد دندل، بیروت: دار الکتب العلمیه.*
- قاضی عبدالجبار (۱۴۲۶). *تنزیه القرآن عن المطاعن، بی جا: دار النهضة الحدیثه.*
- قاضی عبدالجبار (۱۹۶۲ - ۱۹۶۵). *المعنی فی أبواب التوحید والعدل، تحقیق: جورج قنواتی، قاهره: الدار المصریه.*
- قاضی عبدالجبار (بی تا). *متشابه القرآن، القاهره: مکتبه دار التراث.*
- قاضی عبدالجبار؛ مانکدیم، قوام الدین (۱۴۲۲). *شرح الأصول الخمسه، تعلیق: احمد بن حسین ابی هاشم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.*
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۳). *عین الحیات، تحقیق: کاظم عابدینی مطلق، قم: کامکار.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی